

# Heaven Official's Blessing

## نوشته: موشیانگ تونگشیو

مترجم: دختری با ماسک شیشه‌ای

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنید.

سایت [myanimenes.ir](http://myanimenes.ir)

[myAnimes@](mailto:myAnimes@)

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم.. لطفا رعایت کنید! خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

# Heaven Official's Blessing

## کتاب سوم- مسیر نامحدود

❁ آرک روح جنینی فصلهای ۸۹ تا ۱۰۰

❁ آرک آب سیاه فصلهای ۱۰۱ تا ۱۲۶

❁ آرک کوه تونگلو فصلهای ۱۲۷ تا ۱۸۰

میتونین برای دیدن کارهای بعدی مترجم و

اطلاع از برنامه ترجمه ها به کانال لوتوس سفید ملحق شید .

[https://t.me/lotus\\_sefid](https://t.me/lotus_sefid)



## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

بعد با این فکر مخالفت کرد: «این اصلا ممکن نیست!»

شیه لیان نگاهی به هواچنگ انداخت: «خاکسترها منبع انرژی اینها در قلمروی اشباح هستن ... این نقطه ضعف مهلک اونهاست ... چطور ممکنه همچین چیز مهمی رو به همین سادگی بزاره جلوی چشم همه؟!»

این حقیقت چیزی بود که وقتی اولین بار هواچنگ را ملاقات کرد به او گفت. بنا به دلایلی این را به عنوان بخشی از حقیقت بیان کرد در ذهنش ناخودآگاه چیزهای دیگری که هواچنگ به او گفته بود را نیز بیاد آورد. هواچنگ مستقیما به او خیره شده بود و شیه لیان برای لحظه ای دست و پایش را گم کرد. سپس سرش را برگرداند و گلویش را صاف کرد.

شی چینگشوان با شگفتی گفت: «پس... این استخون ها متعلق به کیه؟!» گروه گرد آن اسکلت جمع شدند و با دقت آن را بررسی کردند شیه لیان گفت: «اول، این یه مرده!»

همه گفتند: «میتونیم ببینیم!»

شیه لیان ادامه داد: «دوم، دست و پاها ی خیلی ماهری داره، مخصوصا انگشتاش! اون احتمالا یه جور هنر رزمی خاصی رو تمرین میکرده ولی مهارتش چندان قوی نبوده ... اکثر جنگجوهای هنرهای رزمی بدنهای ورزیده دارن ... ساختار استخون بندیشون نباید اینطوری باشه?!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

هرچند شی وودو چند باری سر تا پای جسد را بررسی کرد سپس رویش را برگرداند: «تا زمانیکه این چیز سر راهمون نایسته اهمیت نداره کیه!! ارباب زمین فکر میکنی کجا میتونیم طلسم کوتاه کننده مسیر رو ....»

پیش از آنکه او بتواند جمله اش را به اتمام برساند اسکلت سرش را بالا آورد و بدون هیچ هشدارى به او حمله برد. خوشبختانه شیه لیان سریع واکنش نشان داد و با یک حرکت دست او را به انداخت اسکلت شبیه توده ای استخوان خرد شده روی زمین افتاد.

شی چینگشوان بلند گفت: «گا!»

در گروه ۵ نفره آنان، هواچنگ هرگز برای محافظت از هیچ کسی یاری نمیرساند و شیه لیان تنها خدای جنگ باقیمانده بود که بشکل ناگهانی حضورش مهمم شده بود. هرچند شی وودو مورد حمله قرار گرفت اما هنوز آرام بود تنها یک قدم عقب کشید: «این اسکلت چشه؟! نکنه هنوز روح توی تنش مونده!؟»

شیه لیان چمباتمه زد و استخوان های را بررسی نمود آن توده استخوان را خوب نگریست و سرش را تکان داد: «عجیبه!»

شی وودو پرسید: «چی عجیبه!؟»

شیه لیان روی پا برخاست: «حتی یه ذره از روح توی تن این اسکلت نیست وگرنه وقتی اول بهش نزدیک میشدیم میتونستیم متوجه هر حرکت عجیبی

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

بشیم!»

شی وودو پرسید: «اگه اینطوره پس چطوری میتونه مثل وحشیا از جاش بلند بشه و حمله کنه؟!»

شیه لیان مدتی اندیشید سپس جواب داد: «فکر کنم بخاطر هوشیاری ابدی باشه!»

شی چینگشوان حیرت زده گفت: «هوشیاری ابدی؟ مگه این موضوع فقط واسه زنده ها نیست که رخ میده؟! منظورم اوناییه که دم مرگ هستن... و هنوز زنده حساب میشن؟!»

شیه لیان توضیح داد: «مرده ها هم همینطورن ... مثلاً مراسم روز هفتم یه شکل از هوشیاری ابدیه ... ارواح مرده ها روز هفتم برمیگردن تا با خانواده شون دیدار کنند هم همینطوره ... فکر میکنم احتمالاً ارباب آب قبلاً اونو عصبانی یا تحریکش کرده برای همین همه قدرتش رو جمع کرده و توی آخرین لحظه اون حرکت رو انجام داد!»

از آنجا که این جمله معنی میداد شی وودو نیز بیشتر و بیشتر برای حرفهایش ارزش قائل میشد: «پس طبق حرفهای اعلی حضرت، عامل خشمگین کننده اون چی بوده؟!»

شیه لیان گفت: «میتونه چیزی باشه که گفتین یا یه چیزی که باهاتونه!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

شی وودو با حیرت گفت: « مگه من چی گفتم؟! »

مینگ یی نفس بلندی کشید: « .... تا زمانیکه / این چیز سر راهمون نایسته / اهمیت نداره کیه!! »

شی چینگشوان سرش را خاراند و با تعجب گفت: « کجاش اشکال داشت؟ یعنی این داداش خوبمون اخلاقش بده!؟ »

از این بحث نتیجه ای حاصل نمیشد پس شیه لیان گفت: « بهر حال ارواح پراکنده میشن پس ولش کنین! »

او استخوان ها را برداشت و از نو روی محراب قرارشان داد. دستانش را به حالت دعا گرفت و چند باری تعظیم کرد. شی چینگشوان هم کنار او آمده و چند بار تعظیم کرد. هر ۵ نفر مدتی عمارت زیر آب را بررسی کردند هیچ کسی آنجا نبود پس بنظر میرسید شوان شیطان آب سیاه افسانه ای در خانه نیست!

چهارچوب عمارت آب شکلی پیچیده داشت. درونش تالارهای کوچک و بزرگ زیادی بود ولی یکی از آن تالارها بطرز عجیبی مخفی و باریک بود. روی درهایش طلسم های عجیبی کشیده بودند که به نظر میرسید باقیمانده ای از یک طلسم کوتاه کننده مسیر باشد.

بنظر میرسید که در این جزیره آب سیاه واقعا مکانی وجود داشت که در آن میشد طلسم کوتاه کننده را استفاده کرد و آن مکان، این تالار کوچک بود. اختصاص



## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

دادن یک چنین تالاری به عنوان پل ارتباطی، میزان زیادی انرژی نیاز داشت میشد گفت چیزی کمتر از کسی که باید طلسم جدیدی را میکشید کم نداشت. از آنجا که آنان قدرت معنوی کافی در اختیار نداشتند این انتخاب خوبی بود. مینگ یی در این کار خبره بود با یک نگاه به طلسم اعلام کرد: «این طلسم فقط یه مسیر مجاز داره!»

شیه لیان متوجه شد: «این یعنی فقط میتونه به جلو حرکت کنه ولی کسی از جای دیگه ای نمیتونه به اینجا فرستاده بشه درسته؟!» مینگ یی سر تکان داد: «پس قدرتهای معنوی که لازمه بیشتر کاهش پیدا میکنه!»

شی چینگشوان گفت: «این دقیقا همون چیزی نیست که ما میخوایم؟ ما فقط میخوایم بریم؟! این عالیه ... بیاین از اینجا بریم ... نباید بزاریم ارباب آب سیاه درباره ما بفهمه!»

بعد با یک دست مینگ یی را گرفت و با دست دیگرش پیش رفت تا در را هل بدهد ناگهان مینگ یی فریاد کشید: «وایسا!! این یه تله اس!»

شی چینگشوان با شنیدن صدای او سه قدم به عقب لغزید: «چه تله ای؟!» مینگ یی نیز همراه او سه قدم به عقب کشیده شد و برای یک لحظه نتوانست حرف بزند. بعد به شی چینگشوان اشاره کرد تا کمکش کند و هر دو به پشت در

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

رفتند . مینگ یی برای لحظاتی به طلسم های روی در نگاه کرد و محکم گفت: « این یه تله اس!! طلسم روی این در هر بار فقط میتونه یه نفرو بفرسته!»  
شی چینگشوان هم گفت: « اینطوریه؟ خب چی میشه اگه دو نفر با هم فرستاده بشن؟ »

مینگ یی به سردی جواب داد: « وقتی اون دو نفر به مقصد برسن می بینی که هر دوشون با زور یکی شدن!»

« ..... »

در میان همه آنان، مینگ یی در این موارد خبره بود. بقیه شان یکی خدای آب بود، یکی خدای باد، یکه هم خدای جنگ و هیچ کدامشان با این نواحی آشنایی نداشتند. اولین واکنش شیه لیان نگاه کردن به هواچنگ بود میدید که او با چهره ای کدر طلسم را تماشا میکند اما با چیزی مخالفت نکرد. بنظر میرسید مینگ یی دروغ نمیگوید.

شیه لیان زمزمه وار گفت: « اگه واقعا همینطور باشه پس مزاحم های فضولی که سعی میکنن برای فرار از این طلسم استفاده کنن ... پایان ترسناکی منتظرشونه! پس بگو این یه تله اس!»

بعد در آسمان صدای غرش برخاست. آذرخش های پیچان از ابرهای کدر به سمت پایین می آمدند برق سفید و آبی شان بر چهره عمارت زیر آب می خورد



## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

و ظاهر آنان را مانند پنج شبخ ترسناک نشان میداد. گروه بهم نگاه کردند بعد شی چینگشوان گفت: «گا، اینجا یه ...»

شی وودو چهره درهم کشید ولی چیزی نگفت. هرچند همه میدانستند که این یکی دیگر از بلاهای آسمانی ست که بدنبال او آمده است. حرفهای پی مینگ در سر شیه لیان طنین انداز شدند: «برادر ارباب آب، تو این بار واقعا بدشانسی آوردی....»

شی چینگشوان مصرانه گفت: «حالا که میتونیم از طلسم کوتاه کننده مسیری که اینجا ست استفاده کنیم پس بهتره سریعتر از اینجا بریم بیرون!! اگه یه رعد آسمانی به اینجا اصابت کنه و عمارت آب رو نابود کنه اونوقت....»

این موضوع میتواندست دشمنی بیشتری ایجاد کند. برای آسیب رساندن به یک خدای آسمانی نابودن کردن معبدش لکه ننگ محسوب میشد و نفرت شدیدی بوجود می آورد هرچند مشخص نبود در قلمروی اشباح نیز همان قانون اجرا میشود یا نه!!! هیچ کسی نمیخواست خانه اش بی دلیل ویران شود!!!

شیه لیان گفت: «پس ارباب زمین شما باید اول بری چون زخمی هستی!» هرچند مینگ یی سرش را تکان داد: «این طلسم بعد هر بار استفاده باید از نو طراحی بشه هیچ کدوم از شما نمیدونین چطور باید اینو بکشین پس من باید اینجا بمونم تا طلسم رو از نو درست کنم!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

شی چینگشوان گفت: «برادر مینگ، پس من باهات میمونم و یکی مونده به آخری میرم!»

شی وودو گفت: «تو چی داری میگی؟ اگه تو ... حتی اگه اینجا بمونی هم فایده ای نداره ... همین الان راه بیفت برو به دریاهاى شرقی!»

هرچند شی چینگشوان گفت: «الان همه اینجا موندنشون فایده نداره ... پس فرق نداره ... کل این ماجرا به برادر مینگ ربطی نداشت ولی اون داره بخاطرش رنج میکشه ... من ...» آهی کشید و ادامه داد: «من خیلی حس بدی دارم!»

شی وودو گفت: «بهرحال همه ما به یه مسیر میریم ... خیلی طول نمیکشه ... پس از چی می ترسی؟!»

اگر مانند قبل بود شی وودو تنها لازم بود چند کلمه بگوید تا شی چینگشوان بپذیرد. اما الان اوضاع فرق کرده بود و شی چینگشوان گوش نمیداد و در عوض پرسید: «اگه ما الان بریم ژنرال پی چی میشه؟ اون آخرین نفر نیمونه؟!»

شی وودو متوجه شده بود که برادر کوچکش دیگر حرف شنوی نمیکند؛ چهره اش را بیش از پیش درهم کرد یک لحظه بعد او جواب داد: «باشه، ولی برادر پی خیلی لجوج و سر سخته!!! میتونه منتظر بمونه تا ما از آسمون قوای کمکی بیاریم!!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

«.....» شیه لیان نمیدانست باید بخندد یا گریه کند گرچه به طور غریزی میدانست ارباب آب اشتباه نمیکند و قصد آسیب زدن به کسی را ندارد ولی هنوز هم برای پی مینگ دلش میسوخت او پس از مکشی گفت: «وایسین!»

همه به او نگاه کردند و شیه لیان گفت: «ارباب زمین مطمئنین که این تالار میتونه واقعا طلسم کوتاه کننده مسیر باشه؟! هیچ مشکل دیگه ای نیست؟ من فکر میکنم این عاقلانه نیست همینطور بدون دقت ازش استفاده کنیم...بهتر نیست اول امتحانش کنیم؟»

دست مینگ یی در هوا متوقف شد و گفت: «چطوری؟ اگه میخوایم امتحانش کنیم باید داوطلب داشته باشیم!»

شی چینگشوان سریع دستش را بالا برد: «پس من داوطلب میشم!» هواچنگ در تمام این مدت هیچ حرفی نزده بود اما الان دست به سینه ایستاده و گفت: «می بخشید دخالت میکنم ... شماها اصلا به یه مشکلی که هست فکر نمیکنین؟!»

مینگ یی پرسید: «خب ارباب عالیقدر من نظرشونو میگن؟» هواچنگ اینطور نظر داد: «تو چطور میتونی بفهمی اگه داوطلب به یه مسیری برسه که از قبل معین شده؟!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

شیه لیان پلک زنان گفت: «درسته! ارباب زمین گفت این طلسم فقط به یه مسیر میرسه!»

معنایش این بود که وقتی شخص میرفت دیگرمیتوانست برگردد و به دیگران بگوید مسیرش امن بوده است یا خیر... جایی که الان در آن قرار داشتند نیز از دنیای بیرون مجزا بود. دایره ارتباط روحی بسته شده و بنظر میرسید به بن بست رسیده باشند. انگار تا الان همه شان این حقیقت را از یاد برده بودند.

هواچنگ نتیجه گیری کرد: «پس حرف زدن درباره این موضوع کاملاً بی معنیه ... جوابش فقط یه کلمه اس: برین یا دست کشیدن ... سریع تمومش کنین دیگه... ترسیدین؟ پس همینجا بمونین!»

هرچند لبخند میزد شیه لیان میتوانست احساس کند هواچنگ بی قرار است انگار میخواست هر چه سریعتر این مکان را ترک کند. این بی قراری از آن موقعی که توسط اژدهای آبی شی وودو برگردانده شدند نیز وجود داشت و الان بدتر شده بود.

شی وودو نیز دیگرمیخواست منتظر بماند، آن رعد آسمانی بیخ گوشش متلاشی میشد اگر الان آنجا را ترک نمیکرد دیر یا زود رعد به آنجا اصابت میکرد و این برای هیچ کس چیز خوبی نبود. پس به سمت آن تالار رفت و ضربه ای به در

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

زد مینگ یی طلسم را کامل نمود وقتی در باز شد از درونش کمی دود دیدند ولی درون اتاق خالی بود.

مینگ یی گفت: «تموم شد، بعدی!»

«پس تو اعلی حضرت....» شی چینگشوان این را گفت ولی پیش از آنکه بتواند حرفش را کامل کند مینگ یی دستش را گرفت و او را به داخل انداخت در را بست و طلسم را کامل کرد. بار بعد که در باز شد مینگ یی به آن دو نفر باقیمانده نگریست .

شیه لیان گفت: «سان لانگ چرا تو اول نمیری؟!»

هرچند هواچنگ او را با خود کشید و با لحنی گرفته گفت: «گاگا، ما با هم میریم!»

شیه لیان که شوکه شده بود گفت: «ولی مگه این طلسم هر بار فقط یه نفرو جا به جا نمیکنه؟!»

هواچنگ گفت: «نگران نباش، من که زنده نیستم!»

شیه لیان هنوز بنا به دلایلی احساس نگرانی میکرد ولی نمیتوانست دلیلش را بفهمد هواچنگ او را با خود از در رد کرد و خطاب به مینگ یی در بیرون در گفت: «معبد پوچی!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

مینگ یی در سکوت سرش را تکان داد. در به آرامی در برابر چشمان شیه لیان بسته شد او از لای شکاف در چهره تاریک مینگ یی را میدید شگفت زده با خود گفت: «ارباب زمین واقعا میتونه دوام بیاره؟»

هواچنگ با دست خود در را بست لحظه ای منتظر ماند و دوباره آن را باز کرد آنچه روبرویشان ظاهر شد منظره داخل معبد پوچی و در میانه شب بود. چایروننگ مانند کسی که به بدترین شکل مرده ولو شده بود همه پتو ها را دور خود پیچانده و صدای خرناسش تا آسمان میرسید گوذی عادت داشت به شکل مناسبی بخوابد ولی احتمالا بخاطر نفوذ بد پدر بی ارزشش مانند یک ماهی مرده روی شکم چایروننگ ولو شده و خوابیده بود لانگ یینگ خودش را در گوشه ای جمع کرده و چند تکه لباس رو خود انداخته بود. شیه لیان پتویی که چایروننگ با آن خودش را پوشانده بود برداشت میل به خفه کردن او را در خود سرکوب کرد و آندو بچه کوچک را پوشاند.

پچ پچ کنان گفت: «پس... برگشتیم!؟»

هواچنگ در را پشت سرش بست: «ام، تموم شد!»

شیه لیان گفت: «هنوز نه، من فکر نمیکنم ... ما هنوز نمیدونیم ارباب باد و بقیه برگستن یا نه!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

او به آرامی در را هل داده و بازش کرد بیرون معبد یکباره صدایش را بالا برد و در دایره ارتباط روحی که موقتا براه افتاده بود گفت: «ارباب زمین؟ همه برگشتین؟!»

هیچ جوابی نیامد شیه لیان با فکر به اینکه شاید مینگ یی به این سرعت جواب نگوید وارد دایره ارتباط روحی بارگاه بهشت شد نمیدانست باید اینکار را بکند یا نه ولی یکباره از جا پرید درون دایره آشوب و بلوا بود همه خدایان عصبانی بودند حتی لینگون نیز خشمگین بود: «هر اطلاعاتی بیهوشی رو قبول من ندین!! خیال کردین هر روزی قدر با این اراکلیف سرو کله میزنم؟ نمیتونین قبل از پرسیدن از مغزهای کوچیکتون استفاده کنین؟!»

شیه لیان با عجله گفت: «لینگون!! ارباب آب و بقیه هنوز برنگشتن؟!»  
لینگون انگار که کس دیگری شده باشد سریع خودش را جمع کرد: «اعلی حضرت، چرا صدای شما اینقدر بلنده؟ شما از دریای شرق برگشتین؟ ارباب آب و ژنرال پی کجان؟ چطوریه که هیچ ارتباطی ازشون نیست؟!»  
شیه لیان گفت: «من از دریای جنوب برگشتم؟!»  
«دریای جنوب؟!»

«دریای جنوب، لانه شیطان آب سیاه!»  
لینگون با حیرت گفت: «ولی ... چطوری شماها سر از اونجا درآوردین؟ ما اصلا دسترسی به اونجا نداریم ... پی پیر و بقیه هم اونجان؟!»



## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

شیه لیان گفت: «داستانش خیلی طولانیه .... ارباب آب درحال نبرد با بلای آسمانی بود و تصادفا وارد آشیانه شیطان آب سیاه شد ...بالاخره تونستیم فرار کنیم ...اون و ارباب باد قبل از من برگشتن .... تا الان باید به دریای شرق رسیده باشن ... تو اونها رو ندیدی؟!»

لینگون گفت: «نه!!! دریای شرق خیلی وقت پیش آروم گرفته .... اون دویست و نمیدونم چندتا ماهیگیر هم نجات پیدا کردن ولی اثری از بقیه توی دریا یا ساحل نیست!»

شیه لیان با صدی بلندی گفت: «چطور ممکنه؟! مگر اینکه.....»  
مگر اینکه چی؟

لینگون با اضطراب پرسید: «مگر اینکه چی؟ اعلی حضرت؟ اعلی حضرت هنوز چیزی دارین که بگین؟ لازمه الان افسران آسمانی رو به دریای جنوب بفرستیم؟»

شیه لیان من من کنان گفت: «الان خیلی دیر شده!»

او دایره ارتباط روحی را بست برگشت و گفت: «سان لانگ!»

بنظر میرسید هواچنگ میدانست او چه میخواهد بگوید داستان را بهم گره کرده بود و با جدیت نگاهش میکرد شیه لیان پرسید: «تو و اون یارو از خیلی وقت پیش با هم توافق کردین نه؟!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

هواچنگ همان موقع جواب نداد اما همین که خواست دهانش را باز کند شیه لیان سریع گفت: «نه نه نه نگو...مجبور نیستی به من جواب بدی! اگه از خیلی وقت پیش با کسی دیگه توافقی داشتی نمیخوام بخاطر من از حرفی که زدی برگردی!! این اشتباه منه که یهو از تو پرسیدم ... نمیخواستم تو رو توی موقعیت سختی قرار بدم!»

هواچنگ گفت: «متاسفم اعلی حضرت!»

شیه لیان سرش را تکان داد: «معذرت خواهی نکن ... من باید از خیلی وقت پیش اینو می فهمیدم ... حتما به یه قرار و مدار ربط داشته که تو نتونستی دخالت کنی و مستقیما راستش رو به من نگفتی!»

اینطور نبود که هواچنگ سعی نکرده باشد او را متوقف کند ولی او نتوانست جلوی میل شیه لیان به رفتن را بگیرد پس تنها در این سفر او را همراهی کرد، در تمام مسیر مراقب او بود، حتی از قبل یک نقشه برای جدا کردن راهشان نیز آماده کرده بود ...فقط موضوع این بود که همیشه شیه لیان با تمام وجودش در کار غرق میشد.

شیه لیان گفت: «بجاش من باید ازت تشکر کنم!»

هواچنگ پرسید: «تو همه چیو فهمیدی؟!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

شیه لیان سرش را تکان داد: «بیشترش رو ... در واقع من باید زودتر می فهمیدم ولی اون خارق العاده س ... من زیاد بهش فکر نکرده بودم ... تردیدهامو نادیده گرفتم و دائم سر راست ترین احتمالا رو مد نظرم قرار دادم!» او پس از مکثی ادامه داد: «و اون ... خیلی به تو احترام گذاشته که در آرامش اجازه داد من برم ... تلاش زیادی کرد و زمان زیادی رو تلف کرد تا همه رو منحرف کنه!»

هواچنگ گفت: «اعلی حضرت، کل این ماجرا همینجا به پایان میرسه!! تموم شد!»

شیه لیان آهی کشید: «منم دوست دارم همینطوری باشه ولی اون پاشو از گلیمش دراز تر کرده!»

پس از مدتی سکوت هواچنگ با مهربانی گفت: «ولی شما برگشتین و راهی نیست که بتونی به لونه شیطان برگردین! بزار اونا مشکل خودشونو باهم حل کنن!»

شیه لیان گفت: «اصلا مطمئن نباش!»

هواچنگ با شنیدن این حرف یخ بست. شیه لیان گفت: «من یهو یه ایده ای به فکرم رسیده ... من یه راهی برای ارتباط با ارباب باد دارم!»

او دستش را بالا آورد و طلسمی رویش شکل داد: «خب، متاسفم سان لانگ ولی من مجبورم که برگردم!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

هواچنگ مهر روی دستش را که دید متوجه حرکت او شد اما انتظارش را نداشت و با چشمانی گرد شده گفت: «...گاگا؟!»

شیه لیان صریحا گفت: «طلسم جا به جایی روح!»

پس از بستن چشمانش آن احساس بی وزنی آشنا به او یورش آورد انگار روحش کشیده میشد و پس از اینکه غوطه ور شود در هوا شناور بود وقتی چشمهایش را باز کرد آنچه در برابر خود دید صورت هواچنگ نبود شبی سیاه و بی پایان و جنگلی کوهستانی بود که از هر دو طرف با سرعت به عقب میرفت. شیه لیان میتوانست صدای نفس های خشن و ضربان قلب خودش را بشنود...

موفقیت آمیز بود!

طلسم جا به جا کننده روح همیشه استفاده نمیشد و مقدار زیادی انرژی معنوی میسوزاند. این طلسم قدرتمند تر از دایره ارتباط روحی بنظر میرسید و نایاب تر و ضرورانه تر بود. پس موانع روحی شامل این طلسم نمیشدند و راهش را نمی بستند.

آن روز او و شی چینگشوان از طلسم جا به جا کننده روح استفاده کردند و از آنجا که شی چینگشوان وقت نکرده بود تا آگاهی خودش را مهر کند قدرتهایش را از دست داد و تبدیل به یک انسان فانی شد. انگار آندو کلید خانه هایشان را بهم داده بودند و از خانه همدیگر استفاده میکردند.

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

پس از بازگشت شی چینگشوان باید سریعا قفل های روی در را تعویض میکرد تا شیه لیان نتواند دوباره وارد شود ولی او اینکار را نکرده بود. پس شیه لیان توانست با استفاده از همان کلید قبلی وارد خانه روح شی چینگشوان شود. فقط شی چینگشوان دیگر نمیتوانست کلید روح شیه لیان را داشته باشد پس هردو الان از یک جسم استفاده میکردند و بدن شیه لیان حتما الان شل شده و افتاده بود... شاید هواچنگ او را میگرفت؟!

شی چینگشوان در حین فرار نمیتوانست نفس بکشد وحشتزده بود و انگار چیزی دنبالش میکرد و او در حال فرار بود. شیه لیان با قصد به گوش ایستاد، خلاف جریان باد از پشت سرشان صدای فریاد و ناله شنیده میشد -این صدای همان دیوانگان درون زندان آهنی بود. بنظر میرسید واقعا از شی چینگشوان خوششان آمده یا شاید میشد برای این حرکتشان عبارت مشتاق بودن را استفاده کرد؟! آنها بی امان او را دنبال میکردند چشمهایشان به عقب رفته و زبانهایشان بیرون بود. ریه و دنده های شی چینگشوان میسوختند میخواست اشک بریزد اما نمیتوانست میخواست فریاد بزند اما نمیتوانست .... شیه لیان از شکل دویدنش متوجه بود که بی هدف فرار میکند و اگر اینطور ادامه میداد دوام نمی آورد پس کنترل بدنش را بدست گرفت: «ارباب باد!!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

او از دهان شی چینگشوان برای حرف زدن استفاده کرد . شی چینگشوان شگفت زده تقریباً زبان خود را گاز گرفت: « کیه؟ کی توی بدن منه؟؟؟؟؟! »

شیه لیان گفت: « سرورم آروم باش! من با طلسم جا به جایی روح برگشتم تا شما رو پیدا کنم!! بدنت رو به من بده کمک میکنم تا فرار کنی! »

شیه لیان احساس میکرد گوشه چشمان شی چینگشوان را رد اشک گرم فرا میگردد: « اعلی حضرت؟! چقدر خوبه که هستی!!! تو خیلی قابل اطمینانی!! ممنونم! »

شیه لیان گفت: « نیازی به تشکر کردن نیست! فقط بهم گوش کن!! ارباب باد بدو!!! »

شی چینگشوان با صدای بلندی گفت: « مگه الان اینکارو نمیکنم؟! »

شیه لیان توضیح داد: « منظورم این نیست! منظورم اینه که باید.... فرار کنی....!! »

همانطور که حرف میزد چند دیوانه ژولیده و کثیف از لای درختان کناریشان بیرون پریدند و یکباره به شی چینگشوان حمله کردند. شیه لیان انگشتانش را محکم فشرد و جستی زد و سی لگد قدرتمند حواله آنان ساخت و چنان آن دیوانگان را روی زمین کوبید که نتوانستند بلند شوند.

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

شی چینگشوان شوکه شده بود و با چشمانی گرد شده نگاه میکرد: «من اینکارو کردم؟ چقدر خفن ... خدایان جنگ خیلی باحالن!! حالا منم میخوام یه خدای جنگ باشم!!»

هرچند شیه لیان آتش اشتیاق او را خاموش کرد: «سرورم شما نمیتونی ... بدن شما برای خدای جنگ شدن شکل نگرفته ....»

هر دو چنان در یک بدن تبادل نظر میکردند انگار کسی سوال می پرسد و دیگری جوابش را میدهد از دید دیگران این منظره واقعا عجیب و غریب بود شیه لیان پرسید: «ارباب باد، ارباب آب کجاست؟»

شی چینگشوان اطرافش را بررسی کرد و گفت: «نمیدونم برادرم و برادر مینگ کجا رفتن ... وقتی درو باز کردم دیدم هنوز توی عمارت زیر آب هستم ... فقط منو فرستاده بودن به یه تالار دیگه ... نمیدونم کجا اوضاع خراب شده....»

ناگهان شیه لیان جلوی حرکتش را گرفت و با نوک پا جستی زد و روی یک درخت رفت. شی چینگشوان نمیفهمید چرا ولی داشتن بدنی که میتواند با آن آزادانه و سبک حرکت کند احساس عجیبی به او میداد پس اجازه داد شیه لیان هر طور میخواهد کنترل بدنش را بدست بگیرد. سپس به آرامی و با مهارت از درخت بالا رفت.

«اعلی حضرت برای چی یهوی....»



## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

پیش از اینکه بتواند حرفش را کامل کند شیه لیان دهانش را بست که در واقع الان دهان او بود. شیه لیان سریع تا نوک درخت رفت و آن بالا نشست و خودش را میان شاخ و برگ انبوه پنهان کرد. کمی بعد سایه ای تلو تلوخوران از انتهای مسیر آنجا ظاهر شد. از نزدیک وضوح بیشتری داشت ...او مینگ یی بود.

صورتش مانند خاکستر بود. هاله ای از افسردگی در چهره اش بود و جذابیتش را صد چندان میکرد ولی هنوز به شکلی راه میرفت شی چینگشوان از شدت هیجان کم مانده بود او را صدا بزند اما شیه لیان همزمان با هر دو دست دهانش را پوشاند. اینبار محکمتر او را نگهداشته بود تا جایی که به سختی میتوانست نفس بکشد. شی چینگشوان آدم نادانی نبود میدانست شیه لیان بدلیل خاصی جلویش را میگیرد پس دست از تقلا کشید.

آنان دیدند که مینگ یی آرام در مسیر باریک حرکت کرد و از کنار آنها گذشت. سپس شیه لیان دستش را از روی دهان او برداشت از روی درخت لیز خورد و مخفیانه درون جنگل تیره براه افتاد.

پس از مدتی حرکت شی چینگشوان پشت سرش را نگاهی کرد و پیچ کنان گفت: «اعلی حضرت، چرا نداشتی من برادر مینگ رو صدا کنم؟»

شیه لیان جوابی نداد اما بدنش یخ کرد شی چینگشوان دوباره سرش را برگرداند و مردمک های چشمش منقبض شدند. مینگ یی که خیلی وقت پیش از آنجا

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

رفته بود در برابر او یا آندو قرار داشت. مینگ یی دستش را به یک درخت چسبانده و به آن تکیه زده بود اخمی کرد و گفت: «... چرا تو هم اینجا ای؟»  
شی چینگشوان ناگهان گفت: «من....»

شیه لیان هیچ حرفی نزد ولی دستش را به سمت پشت برد و تکانی داد و به او فهماند که درباره این شخص سوم هیچ حرفی نزند. شی چینگشوان فهمید ولی اخم مینگ یی سخت تر شد: «دست رو برای چی بردی پشتت؟ نکنه چیزی رو قایم میکنی؟»

شی چینگشوان سریع هر دو دستش را به او نشان داد: «نه!»  
شیه لیان احساس میکرد خون در بدنش یخ بسته و زانوهایش شل شده بودند. به نظر میرسید شی چینگشوان گرچه در ذهن به مینگ یی اطمینان دارد اما این حضور ناگهانی او را ترسانده بود. مینگ یی با سردرگمی گفت: «منظورم این نبود که دستاتو نشونم بدی!»

گرچه در چهره اش بیزاری موجی میزد با این وجود حسی آشنا درونش داشت که باعث شد شی چینگشوان آهی بکشد آن وحشت اولیه که مو به تنش سیخ کرد از بین رفت. درحالیکه شیه لیان شدیداً اضطراب داشت و جرات نمیکرد در آن موقعیت چیزی بگوید.

مینگ یی پرسید: «ارباب آب کجان؟»

---

اینجا منظورش خودش که همراه با روح چینگشوان تو یه بدن هستن<sup>1</sup>

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

شی چینگشوان پرسید: «تو هم برادرمو ندیدی؟ من همه جا رو داشتم دنبالش میگشتم ... مگه تو نگفتی میتونی ما رو بفرستی بیرون جزیره آب سیاه؟ پس چطور شد که اعلی حضرت برگشت ولی ما هنوز اینجاایم؟!»

شیه لیان بیشتر گوش میداد و نگرانش بیشتر میشد. هرچند او همه تلاشش را میکرد تا «هاهاهاها-هاهاهاهای» مشهورش را که وقتی مضطرب بود راه می انداخت آنجا هم نشان ندهد ولی اینقدر آرام بودن نیز از خصایص شی چینگشوان نبود. بهمین دلیل موهای خودش را کشید و به مینگ یی اشاره کرد: «**برادر مینگ!!!** مگه نگفتم بهت وقتی فرصت داشتی بیشتر تمرین کنی؟! نکنه چون خسته بودی طلسمو اشتباه کشیدی؟!»

هرچند اغراق میکرد اما تاثیرگذار بود. مینگ یی متوجه چیزی نشد ولی با چهره ای برافروخته گفت: «گمشو!! اگه خیلی ماهری خودت برو بکشش!»

گرچه این حرف را زد ولی هنوز پیش می آمد چینگشوان همچنان بر جای خود خشک بود پس شیه لیان بجای او شانه های مینگ یی را گرفت: «برادر مینگ، زخمت چطوره؟ سم پیشرفت کرده؟!»

مینگ یی سرش را تکان داد: «من خوبم ... بهتره اول ارباب آب رو پیدا کنیم!»

شی چینگشوان سرش را تکان داد و هر دو آرام براه افتادند. شیه لیان شانسی پیدا نکرد که به او هشدار بدهد احساس نگرانش بیشتر شده و با هر قدم

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

اضطرابش اوج میگرفت. ناگهان احساس کرد دهانش کمی باز مانده و این شخص خود شی چینگشوان بود که بی صدا لبهایش را تکان میداد. شیه لیان سریع روحیه گرفت و با دقت سعی کرد حالتش را تشخیص دهد. او میگفت: «دقیقا چه اتفاقی داره میفته؟»

شیه لیان می ترسید مینگ یی که در آن نزدیکی بود متوجه شود پس سرش را پایین آورد و با حرکات آرام لبش جواب داد: «-اون تقلبیه!!»  
لحظه ای که این حرفها از دهان شیه لیان خارج شدند میتوانست یک لایه از موهای دستش را حس کند که آرام سیخ میشد. شی چینگشوان با چشمانی متورم و بی صدا لبهایش را تکان داد: «تقلبی؟ پس اون کیه؟!»

شیه لیان بی صدا به او جواب داد او گفت: «راهب سخنان پوچ!!»  
شی چینگشوان نفس بسیار عمیقی کشید. صدای مینگ یی از روبرو شنیده شد: «چی شده؟!»

شی چینگشوان نفشش را با سختی زیادی بیرون داد و درحالیکه صدایش می لرزید گفت: «من می ترسم!»

مینگ یی پس از لحظاتی سکوت گفت: «هنوز واسه ترسیدن خیلی زوده!»  
اگر مانند قبل بود حرفهایش را میشد با حسی از تسلی تفسیر کرد. هرچند الان هاله ای سرد در صدایش می چرخید و لحنش بیشتر شبیه یک تهدید بود. شی

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

چینگشوان سرش را پایین آورد و با حرکات لب به شیه لیان گفت: «امکان نداره راهب سخنان پوچ نمیتونه تغییر شکل بده!»

در واقع وقتی شیه لیان هم آن حرفها را زد احساس کرد -راهب سخنان پوچ- چندان هم کلمه مناسبی نیست. جدای از اینکه غیر محترمانه بود گستاخانه نیز به نظر میرسید. چند روز پیش راهب سخنان پوچی که به شی چینگشوان برخورد کرد چیزی بیش از یک شبح یا یک سایه رقت انگیز نبود پس در این زمان او دومین پاسخ را گفت: «شوان شیطان آب سیاه!»

شی چینگشوان لغزید. مینگ یی پرسید: «این دفعه دیگه چی شده؟!»

دندان های شی چینگشوان بهم می خوردند: «میخوام بمیرم....»

مینگ یی به سردی جواب داد: «خوابشو ببینی!»

دوباره همان بود. همان لحن یخ زده صدایش که با آن سخنان سرد و ظالمانه ادا میشد. هیچ فرقی با قبل نداشت فقط الان معنایش تفاوت داشت... هرچند

هنوز ماجرا باقی بود: شیه لیان بی صدا سومین نام را گفت: «هه شوان!!»

شی چینگشوان دیگر نمیتوانست تحمل کند... قلبش مانند طبل میکوبید و شیه لیان هم متوجه بود. آنان تصادفا از کنار نهر کوچکی می گذشتند پس در همان نقطه تصمیمش را گرفت و گفت: «برادر مینگ، من فکر میکنم قبل اینکه به جستجومون ادامه بدیم بهتره یه کمی اینجا استراحت کنی!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

مینگ یی گفت: «الان چه وقتی که استراحت کنیم!؟»

شیه لیان گفت: «تو مسموم شدی! هر چی بیشتر راه بری سم سریعتر عمل میکنه ... حتی اگه تو نخواستی استراحت کنی یه فانی مثل من که به استراحت نیاز داره ... بشین... من میرم یه کم آب برات بیارم...!»

او دست و پاهای خود را محکم نشان میداد بدون هیچ لرزشی به مینگ یی کمک کرد روی علف ها بنشیند و خودش به طرف نهر رفت از سر و صدایی که در اطراف میشنید استفاده کرد تا آرام سخن بگوید. شی چینگشوان مشتش را پر آب کرد و آن را به صورت خود پاشید تا آرام بگیرد. سپس پیچ پیچ کنان گفت: «اعلی حضرت، چی داری میگی؟؟ این شخصی که پشت سر منه کیه؟ یکی از اون سه تا به برادر مینگ تغییر شکل داده؟ یا اونا کلا برادر مینگ رو تسخیر کردن!؟»

شیه لیان گفت: «آروم باش ارباب باد، این هیچ کدومشون نیست!!! اون خودشه!! اونیه که الان کنار توئه فقط یه نفره!!! از همون اول همیشه یکی بوده!! هیچ کسی به شکل اون در نیومده!!! هیچ کسی تسخیر نشده!!»

شی چینگشوان زیر لبی گفت: «ولی ... ولی... برادر مینگ ...اون...»

شیه لیان گفت: «دیگه اونو برادر مینگ صدا نزن!! برادر مینگ واقعی مرده!!»

شی چینگشوان پرسید: «تو چطوری میدونی؟ خودت دیدی؟!»

## فصل ۱۲۳- عمارت زیر آب، ردای سیاه استخوان های سفید

شیه لیان گفت: «تنها کسی که دیدش من نبودم ... خودت هم دیدی ... ارباب زمین واقعی همون اسکلتی بود که توی عمارت زیر آب پرستش میشد! فکر میکنی چرا اون نمیتونست بیل هلال ماه ارباب زمین رو خوب کنترل کنه؟؟ چون از همون اول به اون تعلق نداشت!!! کسی که پشت سر توئه، چند صد سال قبل اسم واقعیش هه شوان بوده!!! اون تهذیبگری کرده تا تبدیل به شیطان اعظم بشه و اسمش رو به شوان شیطان آب سیاه تغییر داده!! اون ارباب سخنان پوچ رو بلعیده و اون موجود رو فرستاد تا پیدات کنه!!! اون ارباب زمین واقعی رو زندانی کرده و کشته!! بعد اسمش رو مال خودش کرده و موقعیتش توی آسمانها رو برای خودش گرفته!»

همین که این حرفها را زد تمام بدنش یخ بست.

یک دست بدون هشدار قبلی روی شانه اش اصابت کرد.....